

فرقه‌گرایی در قرآن

قاسم جوادی (صفری)

[تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۰۵/۰۳؛ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۰۱/۰۲]

چکیده

منابع تاریخی و فرقه‌شناختی جهان اسلام نشان می‌دهند امت اسلامی بعد از درگذشت رسول خدا (ص)، دچار تفرقه بسیاری شد؛ در نتیجه آسیب‌های بسیاری دید و دچار انحطاط شد. این نوشتار در پی بررسی فرقه‌گرایی از دیدگاه قرآن کریم است و نگاه قرآن به فرقه‌گرایی و پیامدهای آن را استنباط و عرضه می‌کند؛ از این رو نخست آیات ناظر به موضوع تفرق و وحدت را بازشماری و سپس گونه‌شناسی کرده است. این آیات را می‌توان در هشت گروه قرار داد: آیات ناظر به مذمت فرقه‌گرایی، اعتصام به حبل‌الله، نهی از نزاع و اختلاف، تبیین ماهیت واقعی فرقه‌گرایی، اهمیت وحدت، عوامل ایجاد تفرقه و فرقه‌گرایی، راهکارهای حفظ وحدت و دوری از تفرقه، پیامدهای سوء فرقه‌گرایی. نتیجه عمده این جستار، دعوت مسلمانان به بازگشت به دیدگاه امت‌گرایی قرآن و نفی رویکرد فرقه‌گرایانه بر اساس تعالیم توحیدی قرآن است. نتیجه این بازگشت می‌تواند به اعتلای تمدن اسلامی، حل مشکلات اساسی و برجسته شدن مصائب بسیار جهان اسلام بینجامد.

مقدمه

استاد معظم آیت الله شبیری زنجانی، در سال‌های تحصیلی ۵۵ تا ۵۷، در مدرسه حقانی تدریس درایه‌ای را شروع کردند که گفته می‌شد به درخواست شهید بهشتی از ایشان بود. برخلاف درس‌های دیگر که شرکت در آن شروطی برای اهل مدرسه داشت، ورود در این درس برای همگان آزاد بود. به همراه شماری از دوستان موفق به شرکت در این درس شدیم؛ طبق یادداشت‌های شخصی نگارنده شروع درس تاریخ ۱۳۵۵/۷/۱۲ و پایان آن در ۱۳۵۶/۱۲/۱۰ بود. برنامه این درس به این ترتیب بود: در سال اول، سه روز اول هفته؛ در سال دوم هفته‌ای پنج‌روز در هفته و هر دو سال در ساعت ۱۱ تا ۱۲ برگزار می‌شد. در سال اول مباحث درباره مفاهیم و قواعد درایه بود؛ به همین دلیل در بخشی از مباحث به تعریف اصطلاحات پرداختند؛ نظیر تعریف علم حدیث، رجال، اثر، خبر واحد، متواتر و غیر آنها تا آخر سال. در تاریخ ۵۶/۳/۸ در ادامه مباحث به اصطلاحاتی در علم درایه پرداختند که مربوط به فرقه‌ها و مذهب‌های اسلامی هستند. استاد بحث را از فرقه‌های غلات شروع کردند و غلات را به دو جریان محمدیه و علویه تقسیم کردند؛ آن‌گاه بحث درباره غلات محمدیه را پیش گرفتند که بعضی از آنها قائل به الوهیت امام علی (ع)، بعضی الوهیت امام صادق (ع)، برخی الوهیت امام موسی کاظم (ع) - که معتقدند حضرت کاظم فوت نکرده است - و بعضی قائل به الوهیت حضرت هادی (ع) شده‌اند که این گروه امروزه موجودند و به آنها نصیری گفته می‌شود.

استاد سپس کتاب‌های مربوط به فرقه‌ها را معرفی کردند؛ از جمله آثار شیعی: معیشة قرظی نوبختی، قرظا و تلامذة سعد بن عبدالله اشعری قمی و شکل‌اجر. تعبیرشان درباره شکل‌اجر این بود: این کتاب در مورد فرق شیعه حائز اهمیت است. از جمله آثار فرقه‌ای اهل سنت به این کتاب‌ها اشاره کردند: بی‌ملاسلا ت لاقمه ابوالحسن اشعری که به دلیل اقدمیت از همه بهتر است، نیدلا ی فریصبتلا اسفراینی، قرظا نیدلا ی بغدادی، لصفلا

ابن حزم و لحنلا و لملما شهرستانی. استاد درباره کتاب معیشلا قر ف نوبختی فرمودند کتاب به نام نوبختی معروف است؛ ولی عباس اقبال کتابی با عنوان ی تخبون ذن ادناخ نوشته است که عمده مطالب آن را از شیخ الاسلام زنجانی گرفته است؛ ولی یک اختلاف دارند. معروف این است که کتاب نوشته حسن بن موسی نوبختی است و شیخ الاسلام زنجانی هم قائل به همین دیدگاه است؛ ولی عباس اقبال اصرار دارد این کتاب از سعد بن عبدالله اشعری قمی است. استاد ضمن اشاره به دلیل‌های هر یک، از جمله این دلیل اقبال که مواردی را که ی شکل اجر و تبیغلا شیخ طوسی از سعد بن عبدالله نقل می‌کنند، مثل عبارات معیشلا قر ف است یا نقل به معنای آن عبارت؛ اخیراً نسخه‌ای به دست آمده است که مطلب عباس اقبال را ثابت می‌کند.

استاد شبیری اولین فرقه‌ای که به تفصیل بدان پرداختند، فرقه سبئی بود و درباره آن بحث کردند. استاد با نظر مرحوم عسکری در کتاب یرخا ریطلسا و أبسن ب اللدبع اختلاف نظر داشتند که به نظر می‌رسید حق با استاد بود. مباحث فرقه‌ها بعد از چند روز در پایان سال تحصیلی ۵۵-۵۶ به اتمام رسید؛ ولی در سال بعد ادامه پیدا کرد. آخرین جلسه طبق یادداشت‌های نگارنده به بحث از فرقه‌هایی اختصاص یافت که بعد از شهادت امام عسکری (ع) پدید آمدند؛ استاد شانزده فرقه را بیان کردند و آخرین فرقه‌ای که به آن اشاره شد، فرقه قائل به انقطاع امامت پس از امام عسکری (ع) بود.

این اشاره‌ای اجمالی به درسی بود که خدمت استاد شبیری زنجانی گذرانیدیم. ایشان نخستین شخصیتی بود که در آن روزگاران ما طلبه‌ها را با مباحث فرقه‌ها آشنا کرد. به یاد می‌آورم برخی از کتاب‌هایی را که اکنون در اختیار دارم، نخستین بار با معرفی ایشان در آن درس خریداری کردم. حال به مناسبت تجلیلی که قرار است از ایشان به عمل آید و مجموعه مقالاتی در ابعاد مختلف علمی ایشان نگاشته شود، مناسب‌ترین موضوعی که به نظر نگارنده رسید، بحثی درباره فرقه‌هاست.^۱ این بحث عبارت است از: «قرآن و

فرقه‌گرایی». جای چندوچون ندارد که قرآن در بسیاری از مباحث مهجور است و این خود قصه‌ پر غصه‌ ای است که هرچه از آن گفته شود، کم است و به شرط حیات، به تفصیل درباره آن خواهم گفت. اما اکنون و همچون پیش درآمدی بر کلیت بحث، بررسی دیدگاه قرآن در باب فرقه‌گرایی شایسته می‌نماید.

در این جستار موضوعاتی طرح خواهند شد که قرآن کریم آنها را گوشزد کرده است؛ مانند اهمیت دادن به وحدت، امر به اعتصام به حبل‌الله، نهی از تفرقه، مذمت فرقه‌گرایی در دین‌ها و اهل کتاب، راهکارهای قرآن در باب جلوگیری از فرقه‌گرایی، به‌ویژه در سوره حجرات. موضوع دیگر با توجه به آیات قرآن کریم، بیان توالی فاسد فرقه‌گرایی در هر یک از ادیان و مذهب‌هاست؛ شاید این همه نهی قرآن کریم از تفرقه و اهمیت دادن به وحدت از همین نتیجه‌ها و توالی سرچشمه می‌گیرد.

آیات ناظر به مذمت فرقه‌گرایی در قرآن

نخستین گروه از آیاتی که باید در بخش مذمت فرقه‌گرایی بدان‌ها توجه شود، آیات مربوط به اهمیت وحدت جامعه اسلامی است. خداوند در سوره «آل عمران» بیان می‌کند: «یاد کنید نعمت خداوند را بر شما هنگامی که دشمن بودید و خداوند بین دل‌هایتان الفت برقرار نمود تا به نعمت و لطف او برادران یکدیگر شدید» (آل عمران: ۱۰۳).

مقصود از اختلاف مورد اشاره، خواه اختلاف درون خود مسلمین بود یا اختلافی که آنان با یکدیگر قبل از اسلام داشته‌اند، در نتیجه تفاوتی ندارد؛ زیرا در هر حالت اختلاف موجب دشمنی، مذموم است. روشن است که اختلاف ممدوح هم وجود دارد و آن عبارت است از اختلاف در استعدادها، علاقه‌ها و سلیقه‌ها که هر کدام برای تنوع در زندگی و حل بهتر مشکلات انسان‌ها لازم است.

خداوند متعال در سوره «انفال» نیز از تألیف قلوب مسلمین سخن به میان می‌آورد و می‌فرماید: «وَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ لَوْ أَنْفَقْتَ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا مَا أَلَّفْتَ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ أَلَّفَ بَيْنَهُمْ: و میان دل‌هایشان آلفت انداخت که اگر آنچه در روی زمین است همه را خرج می‌کردی، نمی‌توانستی میان دل‌هایشان آلفت برقرار کنی؛ ولی خدا بود که میان آنان آلفت انداخت؛ چراکه او توانای حکیم است» (انفال: ۶۳).

در آیه دیگر دوام وحدت مسلمین پیرامون پیامبر را ناشی از رحمت خداوند معرفی می‌کند که در نرم‌خویی آن حضرت جلوه کرد: «فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظًا أَلْقَبُ لَأَنْفَضُوا مِنْ حَوْلِكَ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ: پس به [برکت] رحمت الهی، با آنان نرم‌خو [و پرمهر] شدی و اگر تندخو و سخت‌دل بودی، قطعاً از پیرامون تو پراکنده می‌شدند. پس از آنان درگذر و برایشان آمرزش بخواه، و در کار [ها] با آنان مشورت کن و چون تصمیم گرفتی، بر خدا توکل کن؛ زیرا خداوند توکل‌کنندگان را دوست می‌دارد» (آل عمران: ۱۵۹).

این آیه مانند دو آیه قبل به بحث نعمت بودن وحدت، مستقیم اشاره نکرده است؛ ولی این نکته را یادآوری می‌کند که اخلاق نرم پیامبر سبب این اجتماع و وحدت گرداگرد حضرتش شده است. در واقع آیه اخلاق نرم حضرت رسول را مصداقی از رحمت و نعمت الهی دانسته است که مسبب وحدت شده است؛ اخلاقی که خداوند نیکو و بزرگش داشته است: «وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ» (قلم: ۴).

افزون بر این اخلاق متعالی، قرآن به پیامبر چند دستور می‌دهد:

۱. از آنها درگذر؛ این دستوری یا خطاب به پیامبر است یا دست‌کم از باب «إِيَّاكَ أَعْنِي و اِسْمَعِي يَا جَارَةَ» یا همان ضرب‌المثل فارسی است که «به در می‌گوییم تا دیوار بشنود». روشن است پیامبر که دارای خلق عظیم است، نیاز به دستور ندارد، بلکه این

دستور متوجه دیگران است که اگر می‌خواهید اجتماع مسلمین اطراف حاکمان یا هر مدیری که در سطحی مدیریت دارد، قوام و دوام یابد، افزون بر پیش‌گرفتن نرم‌خویی، باید از گناهان زبردستان درگذرید.

۲. برای آنها از خداوند طلب آموزش کند؛ مانند همان کاری که یعقوب با فرزندان انجام داد؛ فرزندانی که آن همه یعقوب را آزرده‌اند، ولی هرگز آنان را طرد نکرد و هنگامی که فرزندان از پدر خواستند از خداوند برای آنان طلب آموزش کند، پدر اجابت کرد و فرمود: «قَالُوا يَا أَبَانَا اسْتَغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا إِنَّا كُنَّا خَاطِئِينَ * سَوْفَ أَسْتَغْفِرُ لَكُمْ» (یونس: ۹۷-۹۸).

۳. آخرین دستور به پیامبر درباره مؤمنان اطراف پیامبر است: در کارها با آنان مشورت کن؛ مشورت برای آنکه جامعه احساس کند در مسائل جامعه مشارکت دارد، نه آنکه احساس کند به او توجه نمی‌شود. به طور طبیعی بی‌توجهی‌ها زمینه فرقه‌گرایی و دسته‌دسته شدن را فراهم می‌کند.

این نکته‌ها از آیات دیگر نیز به دست می‌آید که مجال تفصیل بیشتر نیست. استفاده نکات پیش‌گفته در همه آیات به گونه‌ی مطابقی نیست و در برخی آیات به گونه‌ی تضمین و التزام قابل استفاده است. به این ترتیب، بر اساس آیات یادشده وحدت جامعه اسلامی، ارزش است.

آیات ناظر به اعتصام به جبل‌الله

گروه دوم از آیات مدنظر در فرقه‌گرایی که با گروه سوم نوعی درهم‌تنیدگی دارد، عبارت‌اند از آیاتی که هم به چنگ زدن به جبل‌الله امر می‌کنند و هم از تفرقه‌نهی می‌کنند که به هر کدام عمل شود، نتیجه یکسان در پی خواهد داشت.

در برخی از آیات مسئله مهم امر مؤمنان به تمسک به خداوند متعال و خالص کردن دین‌شان (نساء: ۱۴۶) است. دلیل امر به اعتصام این‌گونه بیان شده است: «خداوند متعال مولای شماست؛ پس او بهترین مولا و بهترین یاور است» (حج: ۷۸).

در آیه‌ای دیگر سبب امر به اعتصام، جلب رحمت و فضل الهی ذکر شده است: «کسانی که به خداوند تمسک جویند، خداوند آنها را در رحمت و فضل خود داخل خواهد نمود» (نساء: ۱۷۵).

در آیه سوم در تبیین امر پیش گفته، هدایت تضمینی به راه راست بیان شده است: «کسی که به خداوند تمسک جوید، به یقین به راه مستقیم هدایت شده است» (آل عمران: ۱۰۱)؛ یعنی اعتصام به حبل الهی اساساً صراط مستقیم خداوند متعال است. شاید جامع‌ترین آیه‌ای که هم امر به اعتصام می‌کند و هم واژه جمعاً را برای تأکید بر آن ذکر می‌کند و هم زمان از تفرقه نهی می‌کند، این آیه معروف است: «وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا» (آل عمران: ۱۰۳). در این آیه دو تکلیف متوجه مسلمین شده است که البته دشوار است. سؤال اساسی آن است که مسلمانان چه اندازه در طول تاریخ به این آیات توجه و اهتمام نموده‌اند و چه اندازه تلاش کرده‌اند به خداوند و حبل او تمسک کنند و محور اتحاد خود را توحید قرار دهند و تفرقه و فرقه‌گرایی را کنار بگذارند؟ بر اساس این آیات هر کدام از ما مکلف است در کم کردن فرقه‌گرایی بکوشد.

در کنار آیات فوق، برخی از آیات اگرچه بر اعتصام به حبل الله تأکید نکرده‌اند، مؤمنان را امر کرده است همگی داخل در صلح و تسلیم [الهی] شوید و از گام‌های شیطان پیروی نکنید (بقره: ۲۰۸). به یقین تفرقه و پراکندگی مانع از دخول در سلم است، خواه سلم را صلح معنا کنیم یا تسلیم خداوند؛ زیرا صلح هم ناشی از تسلیم خداوند شدن است. داخل نشدن در سلم، پیروی از گام‌های شیطان است و گام‌های شیطان به یقین باعث اختلاف و تفرقه و ستیزه‌جویی است. در آیه‌ای دیگر خداوند به حضرت رسول (ص) خطاب می‌کند شرع و دینی که او به پیامبران اولوالعزم و به توای پیامبر عطا کرده، عبارت است از همین تفرقه‌نداشتن و اینکه «دین را برپا دارید و در آن تفرقه‌اندازی نکنید» (شوری: ۱۳)؛ یعنی آنچه را به انبیاء وحی کردیم و سفارش کردیم برپا دارید و در آن فرقه‌فرقه نشوید.

همچنین آیات دیگر قابل تأملی در همین راستا وجود دارند که مجال طرح آنها در اینجا وجود ندارد (برای نمونه ر.ک به: یونس: ۲۵؛ انبیاء: ۹۳؛ حج: ۶۷ و مجادله: ۱۰).

آیات ناظر به نهی از نزاع و اختلاف

محور سومین گروه از آیات، نهی از نزاع است. قرآن کریم در سوره «انفال» دستور می‌دهد: «و از خدا و پیامبرش اطاعت کنید و با هم نزاع نکنید که سست شوید و مهابت شما از بین برود و صبر کنید که خدا با شکیبایان است» (انفال: ۴۶).

خدا در پایان این آیه به صبر و بردباری دستور می‌دهد و بر آن استدلالی خردپرور می‌کند که هر عقل سلیمی آن را می‌پذیرد. امام علی (ع) که دست پرورده مکتب قرآن است، در خطبه شقشقیه پس از شرح و بیان حوادث پس از رحلت پیامبر و انتخاب خلیفه اول، بر اصل صبر تأکید می‌ورزد: «پس از ارزیابی درست، صبر و بردباری را خردمندانه‌تر دیدم. پس صبر کردم، درحالی که گویا خار در چشم و استخوان در گلو من مانده بود» (نهج البلاغه، ترجمه دشتی، ص ۳۴). طبعاً اگر امام علی (ع) می‌خواست به اختلاف دامن بزند و درون جامعه فرقه درست کند، بخش زیادی از نیروهای جامعه نوپای اسلامی از بین می‌رفت که در معرض خطر دشمنان بود و این به سود امت اسلام نبود؛ زیرا به سست شدن ارکان امت اسلام و از بین رفتن مهابت آنان می‌انجامید؛ از این رو فرمود صبر بر مصائب طاقت سوز را پیشه کردم که خردمندانه‌تر بود. با تأسف، امروزه بسیاری از مصائب مسلمین از فرقه‌گرایی است؛ فرقه‌گرایی در کلیت دین اسلام یا فرقه‌گرایی درون مذاهب.

قرآن که در آیه بالا از تنازع نهی می‌کند، در آیه دیگر چاره تنازع و راه حل برون رفت از آن را ارائه می‌کند: «فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ: راه چاره آن است که اگر نزاع کردید، در حل نزاع به خدا و رسول مراجعه کنید» (نساء: ۵۹). با همه جایگاهی که درباره اولوالامر در قرآن وجود دارد و آشکارا امر به اطاعت از اولوالامر می‌کند، ذیل آیه «أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا

الرَّسُولَ وَ أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ» (نساء: ۵۹) آمده است که اگر نزاع کردید، برای حل نزاع به خدا و رسول مراجعه کنید؛ ولی نامی از اولوالأمر نمی‌برد. جالب است که در آیه ۸۳ همین سوره، درباره امور مربوط به امن و خوف، نظر قرآن این است که اگر این امور را به پیامبر و صاحبان امر عرضه می‌داشتند، ایشان به آن پی می‌بردند. بنابراین در امور امن و خوف به رسول و اولوالأمر رجوع کنید؛ اما نزاع را به خدا و رسول ارجاع دهید. امیرالمؤمنین علی (ع) در نامه به مالک اشتر در این باره می‌فرماید: «فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ فَاَلَّذِي إِلَى اللَّهِ الْأَخْذُ بِمُحْكَمِ كِتَابِهِ وَ الرَّدُّ إِلَى الرَّسُولِ الْأَخْذُ بِسُنَّتِهِ الْجَامِعَةِ غَيْرِ الْمَفْرَقَةِ» (نهج البلاغه، نامه ۵۳، عهدنامه مالک اشتر).

این مطلب در نامه تحکیم مربوط به جنگ صفین نیز با اندکی تفاوت در عبارات در برخی منابع آمده است: «ما لم يجدها في كتاب الله اخذا بالسنة العادلة الجامعة: اگر آن دو [حکم] در کتاب خدا آن را نیافتند، آن را به سنت عدالت مآب و جامع پیامبر ارجاع دهند» (محمدی ری شهری، ۱۴۲۱، ج ۳، ص ۵۲۴). در برخی نقل‌ها این سنت با صفت افزوده غیرالمفرقه نیز آمده است: «ما لم يجدها في كتاب الله اخذا بالسنة العادلة الجامعة غير المفرقة» (الاحمدی المیانجی، ۱۳۸۴، ج ۱، ص ۴۰۴-۴۰۵). همچنین با تفاوت‌های بیشتری در تعبیر: «ما لم يجدها مما اختلفا فيه في كتاب الله امضيا فيه السنة العادلة الحسنة الجامعة غير المفرقة» (الاحمدی المیانجی، ۱۳۸۴، ج ۱، ص ۴۱۰) نقل شده است. بنابراین امام علی (ع) در عهدنامه مالک اشتر و نامه تحکیم در صفین بر رجوع به کتاب و سنت پیامبر در اختلاف‌ها تأکید کرده‌اند؛ به نظر می‌رسد این مطلب چندان مورد توجه مسلمانان واقع نشده است. با تأسف باید گفت بسیاری از افراد به گونه‌ای با قرآن برخورد می‌کنند که گویا نمی‌تواند مرجعیتی داشته باشد و بر موضع خود به این جمله از امام علی (ع) که هنگام فرستادن ابن عباس برای بحث با خوارج فرمودند، استدلال می‌کنند: «لَا تُخَاصِمُهُمْ بِالْقُرْآنِ فَإِنَّ الْقُرْآنَ حَمَلٌ ذُو وُجُوهِ» (نهج البلاغه، نامه ۷۷). این نهی از استدلال

یا ارجاع به قرآن ممکن است ناظر به مورد خاص و گروه یا افراد دارای روحیه و رویه خاص یعنی خوارج باشد و نه حکمی کلی و ناظر به همه موارد اختلاف و نزاع؛ همچنین ممکن است ناظر به برخی از آیات باشد که تاب برداشت‌های مختلف و متعدد را دارند؛ زیرا هم قرآن و هم امام علی (ع) در موارد نزاع و اختلاف ابتدا به قرآن و سپس به سنت جامع، عادل و غیراختلافی رسول خدا ارجاع داده‌اند.^۲

بنابراین هنگام نزاع بین مسلمین، حل و رفع آن نزاع به قرآن و سنت پیامبر ارجاع داده شده است. نکته جالب در نامه تحکیم این است که ابتدا برای رفع نزاع باید به قرآن رجوع شود و اگر با قرآن رفع نشد، نوبت به سنت پیامبر می‌رسد، البته با اوصافی که ذکر شد؛ یعنی آن دو حتی در عرض هم نیستند، بلکه در طول هم‌اند و شاید سرّ تقدم رجوع به قرآن آن باشد تا زمانی که در قرآن راه حل یافت می‌شود، نوبت به سیره پیامبر نمی‌رسد و اگر راه حل در قرآن یافت نگردید، باید سراغ سیره رفت. البته در خود سیره هم جای بحث است که آیا هر فعل و عمل پیامبر سیره دانسته می‌شود یا سیره شرایط خاصی دارد؟ از شیخ هادی فقهی - از شاگردان علامه طباطبایی که کتاب بنیاد نسنده علامه طباطبایی را تکمیل کرده است، نقل شده است من موارد فراوانی را برای تکمیل کتاب پیش‌گفته جمع کرده بودم و هنگامی که علامه آنها را دید، فرمود من اینها را سنت نمی‌دانم؛ سنت آن است که تکرار شده باشد و به صرف یک بار وقوع فعل نمی‌توان آن را سنت دانست.

خداوند در آیه دیگری هم از تفرقه و اختلاف و نزاع نهی می‌کند و هم‌زمان سبب اختلاف و تفرقه را بیان می‌کند: «وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ تَفَرَّقُوا وَاخْتَلَفُوا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ» (آل عمران: ۱۰۵). در این آیه خداوند مسلمانان را از اینکه نظیر قبیله‌ها باشند، نهی می‌کند و ویژگی قبایل را اختلاف و نزاع می‌داند. به یقین بهانه‌های فرقه‌گرایی که فرقه‌های مسلمین برای خویش می‌تراشند، امر تازه‌ای نبوده و امت‌های قبل هم همین بهانه‌ها را داشتند. هنگامی که وارد گفته‌های فرقه‌های اسلامی می‌شویم، مشاهده می‌کنیم هر کدام فقط خود

را اهل اسلام حقیقی معرفی می‌کنند و همه دیگر فرقه‌ها را گمراه می‌دانند و مدعی‌اند اساساً پیامبر هم فقط از ناجی بودن فرقه آنها خبر داده و فرموده همه گمراه‌اند جز فرقه آنها. به یقین فرقه‌های امت‌های پیشین هم همین‌گونه بوده‌اند و هر فرقه، خود را نزدیک‌ترین به نوح و ابراهیم و موسی و عیسی می‌دانسته است؛ ولی جالب آن است که قرآن اساساً با فرقه‌گرایی مخالف است و در موضوع فرقه‌گرایی هیچ فرقه‌ای را استثنا نمی‌کند؛ چون چنین استثنایی لغو است؛ از این رو می‌توان گفت اگر قرآن این همه نهی از فرقه‌گرایی می‌کند، اساساً حدیث ۷۳ فرقه نمی‌تواند درست باشد؛ چون اگر فرقه‌گرایی بد است، هر فرقه‌ای که آگاهانه و از روی اختیار به تفرقه تن می‌دهد، به آموزه قرآنی عمل نکرده است؛ زیرا فرض فرقه خوبی که نتیجه و مولود فرقه‌گرایی بد است، پارادوکس و متناقض است.

آیات ناظر به تبیین باطن فرقه‌گرایی و ماهیت واقعی آن

گروه دیگری از آیات قرآنی افزون بر مذمت تفرقه، گاه ماهیت واقعی تفرقه را بیان می‌کنند. پیش از این به آیاتی اشاره کردیم که در مذمت تفرقه بودند و مستقیم از آن نهی می‌کردند؛ اما شماری از آیات اگرچه به گونه ضمنی تفرقه را مذمت می‌کنند، مستقیم به ربط نداشتن اهل تفرقه با پیامبر و مؤمنان تصریح دارند:

۱. «إِنَّ الَّذِينَ فَزَعُوا دِينَهُمْ وَكَانُوا شَيْعًا لَسْتُ مِنْهُمْ فِي شَيْءٍ: [ای پیامبر! کسانی که دین خود را پراکنده کردند و فرقه فرقه شدند، تو هیچ‌گونه پیوندی با آنان نداری]» (انعام: ۱۵۹).^۳ خداوند در این آیه نفی پیوند پیامبر را با همه افراد و جریان‌هایی اعلام می‌کند که در دین خود فرقه فرقه شدند و از یکپارچگی حول محورهای مشترک بر محور اختلافات از یکدیگر جدا شدند و از حالت امت بودن به فرقه‌های جدا دگرگون شده‌اند. جای این پرسش است که چرا رسول خدا (ص) با این کسان و گروه‌ها هیچ پیوندی ندارد؟ شاید بتوان پاسخ را در آیه بعد یافت.

۲. «وَلَا تَكُونُوا مِنَ الْمُشْرِكِينَ مِنَ الَّذِينَ فَرَّقُوا دِينَهُمْ وَكَانُوا شِيعًا كُلٌّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ» (روم: ۳۱-۳۲).

طبرسی درن ایلام معجمه از فراء نقل می‌کند «من الذين فرقوا» متعلق به قبل [المشركين] است و البته این احتمال را که این جمله مستقل باشد نیز ذکر می‌کند (طبرسی، ۱۳۳۹: ج ۷-۸، ص ۳۰۴). علامه طباطبایی آن را درن از ایلام ریسه متعلق به قبل می‌داند و آن را به گونه‌ای بیان می‌کند که آیه در بند قبل روشن شود که چرا پیامبر هیچ پیوندی با فرقه‌ها ندارد. ایشان توضیح می‌دهند در واقع این آیه در مقام بیان بیان سبب نفی همانندی مؤمنان با مشرکان یعنی کسانی است که دینشان را فرقه فرقه کردند؛ زیرا هدف چنین کسانی توحید نیست، بلکه اینان به دنبال هوای نفس خویش اند و به دنبال هوای نفس فرقه سازی می‌کنند و تمایل نفسانی شان به هر سمت و سویی باشد، در همان جهت فرقه سازی می‌کنند.

با این توضیح مشرکان پیرو هوا هستند و هواپرستند نه خداپرست، بنابراین مشرک هستند و روشن است که مشرکان هیچ رابطه‌ای با پیامبر ندارند. اساساً پیامبر در جامعه‌ای مبعوث شد که مشرک بودند و به حکم رسالت توحیدی رسول خدا (ص) آنان باید شرک را کنار بگذارند و موحد شوند و اگر بت رفت و خدا حاکم نشد و هوای نفس جایگزین بت شد، در عمل تفاوتی پدید نیامده و همچنان شرک حاکم است (طباطبایی، ۱۳۸۹: ج ۱۶، ص ۱۹۰-۱۹۱).

۳. خداوند در آیه دیگر ماهیت فرقه را بیان می‌کند: «هُوَ الْقَادِرُ عَلَىٰ أَنْ يَبْعَثَ عَلَيْكُمْ عَذَابًا مِّنْ فَوْقِكُمْ أَوْ مِنْ تَحْتِ أَرْجُلِكُمْ أَوْ يَلْبَسَكُمْ شِيعًا وَيُذِيقَ بَعْضَكُمْ بَأْسَ بَعْضٍ انظُرْ كَيْفَ نُصَرِّفُ الْآيَاتِ لَعَلَّهُمْ يَفْقَهُونَ» بگو: «او تواناست که از بالای سرتان یا از زیر پاهایتان عذابی بر شما بفرستد یا شما را گروه گروه به هم اندازد [و دچار تفرقه سازد] و عذاب بعضی از شما را به بعضی [دیگر] بچشاند.» بنگر، چگونه آیات [خود] را گوناگون بیان می‌کنیم باشد که آنان بفهمند (انعام: ۶۵).

فرقه‌گرایی در این آیه عذاب الهی دانسته شده است؛ یعنی ماهیت واقعی تفرق، عذاب است. بر اساس این آیه، تفرقه ظاهری دارد و باطنی؛ ظاهرش فرقه فرقه شدن و پراکندگی و باطن آن عذاب است؛ زیرا وقتی فرقه‌گرایی به وجود آید، هر فرقه به دیگری آزار و اذیت می‌رساند؛ برای مثال اگر همین اکنون جهان اسلام را ملاحظه می‌کنیم، بخش زیادی از کتاب‌هایی که راز سوی جریان‌های مختلف درون جهان اسلام منتشر می‌شود علیه یکدیگر و در رد و انکار دیگری و اثبات خویش است. علامه درن‌ازبیلار ریسفت‌ذیل آیه نکاتی را بیان می‌کند و می‌گوید منظور آیه احزابی است که بعد از پیامبر (ص) به وجود آمدند و شامل مذهب‌های گوناگونی می‌شود که لباس عصبیت و حمیت جاهلیت پوشیدند و در پی آن جنگ‌ها به وجود آوردند که هر فرقه‌ای هیچ حرمتی برای فرقه دیگر قائل نبود و او را از دایره حرمت دین خارج می‌کرد. بنابراین اگر قرآن می‌فرماید: «أَوْ يَلْبَسَكُمْ شِيَعًا وَيُذَيِّقُ بَعْضَكُمْ بَأْسَ بَعْضٍ»، هر دو یک عذاب است نه دو عذاب؛ اگرچه می‌توان هر کدام را یک عذاب مستقل و جداگانه دانست؛ یعنی یکی عذاب تفرقه و دیگری چشاندن آزار هر فرقه به دیگری. این عذاب همان است که قرآن در جای دیگری بیان کرده است: تفرقه بین امت اثر سوئی دارد که عبارت است از عارض شدن سستی و اتمام نیرو و تجزیه شدن توان امت. خلاصه پیام آیه چنین است: ای پیامبر، درحالی‌که مشرکان را بیم می‌دهی، به آنان بگو پیامد خودداری از اجتماع تحت پرچم توحید و نشنیدن دعوت حق و سرانجام چنین گناهی آن است که خداوند بر شما عذابی می‌فرستد که راه گریز و فراری و پناهگاهی برایتان باقی نمی‌ماند و آن عبارت است از فرستادن عذابی از بالای سر و زیر پا و اینکه بعضی از شما را به برخی دیگر می‌کوبد تا گروه‌گروه شوید و با یکدیگر نزاع و جنگ کنید و در نتیجه آزار برخی از شما را به برخی دیگر می‌چشاند (طباطبایی، ۱۳۸۹: ج ۷، ص ۱۳۷؛ انعام: ۶۵). ذیل آیه جالب است: «انظُرْ كَيْفَ نُصَرِّفُ الْآيَاتِ لَعَلَّهُمْ يَفْقَهُونَ»؛ یعنی بنگر ما چگونه آیات را بیان می‌کنیم، شاید که دریابند و فهم کنند. متأسفانه تاریخ‌گواه است گویا

مسلمانان چندان این عذاب سهمگین را درنیافتند و بدان توجه نکردند و کاروان فرقه‌گرایی خیلی زود راه افتاد و همچنان با سرعت هرچه تمام‌تر رو به پیش است و هر روز فرقه و گروه جدیدی پدید آمد و می‌آید. حتی در هر یک از فرقه‌های کهن جریان‌های مختلفی پدید آمد و می‌آید که همچنان یکدیگر را به بی‌سوادی، بی‌دینی، بدعت و انحراف، نادانی و نفهمی متهم می‌کنند؛ جالب اینکه همه مدعی مسلمانی و پیروی قرآن و مدعی دین برتر و مذهب برترند.

خداوند در سوره «توبه» مسجد ضرار را عامل اختلاف معرفی کرده است: «وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مَسْجِدًا ضِرَارًا وَكُفْرًا وَتَفْرِيقًا بَيْنَ الْمُؤْمِنِينَ» (توبه: ۱۰۷). این آیه بدان معناست که مسجد در جایگاه عامل پیوند و محور اتحاد امت مسلمانان، گاهی می‌تواند عامل زیان و ضرر، کفر و تفرقه بین مؤمنان باشد. در ذکر صلوات بر امام مهدی (ع) آمده است: «... وَلَا عِلْمًا إِلَّا نَكْسُهُ وَلَا سُلْطَانًا إِلَّا كَسْبُهُ ... وَلَا جُنْدًا إِلَّا فِرْقَهُ وَلَا مِنْبَرًا إِلَّا أَحْرَقَهُ ...» (ن انجلا جینافه، ص ۸۶۶).^۴ هر چهار نکته در این فراز مطلق است؛ البته جای بحث دارد و باید آنها را با دیگر دعاها و روایات جمع کرد؛ اما با توجه به آیه مربوط به مسجد ضرار وقتی مسجد عامل جدایی است، بعید نیست هر چیزی عامل افتراق امت باشد از جمله تریبون و منبر. می‌توان گفت هرچه توجه به وحدت مسلمین تحت لوای توحید نداشته باشد، می‌تواند عامل افتراق باشد؛ حتی ممکن است کسی به اسم توحید بین مسلمانان اختلاف ایجاد کند.

آیات ناظر به اهمیت وحدت

برخی از آیات قرآن کریم به طور ویژه‌ای اهمیت وحدت را بیان می‌کنند؛ از جمله استدلال حضرت هارون در برابر توییح حضرت موسی در برابر اوست. هنگامی که حضرت موسی از کوه طور برگشت، خطاب به هارون کرد: «ای هارون، وقتی دیدی آنها گمراه شدند، چه چیز مانع تو شد که از من پیروی کنی؟ آیا از فرمانم سر باز زدی؟». هارون در قالب

استدلال پاسخ برادرش موسی را داد: «هارون گفت: ای برادر مهربان [بر من قهر و عتاب مکن و] سروریش من مگیر، ترسیدم بگویی تو میان بنی اسرائیل تفرقه انداختی و به سخنم وقعی ننهادی» (طه: ۹۳ - ۹۴).

اساساً انبیا برای دعوت جامعه به توحید و عبادت خداوند یکتا آمده‌اند؛ درحالی‌که بنی اسرائیل پس از رفتن حضرت موسی به کوه طور و رهبری قوم به جانشینی حضرت موسی توسط هارون، دچار شرک گوساله‌پرستی شدند، با آنکه حضرت هارون آنها را دعوت به توحید نمود، سخن آنها را رد کرد؛ اما با آنکه این انحراف بسیار بزرگ بود، کار را به نزاع و درگیری نکشانند و آنها را در مقابل هم قرار نداد. استدلال او در این امر در برابر اعتراض شدید حضرت موسی این است که من ترسیدم بگویی بین بنی اسرائیل تفرقه ایجاد کردی. این نشان می‌دهد حفظ وحدت به اندازه‌ای مهم است که هارون اقدامی نکرد تا بنی اسرائیل فرقه فرقه شوند، با آنکه وحدت بین بنی اسرائیل بعد از گوساله‌پرستی، وحدت دینی نبود، بلکه وحدت قومی بود. به‌هرحال حضرت هارون هم مثل حضرت موسی پیامبر است: «وَوَهَبْنَا لَهُ مِنْ رَحْمَتِنَا أَخَاهُ هَارُونَ نَبِيًّا: و به رحمت خویش برادرش هارون پیامبر را به او بخشیدیم» (مریم: ۵۳). «وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى وَ هَارُونَ الْفُرْقَانَ وَ ضِيَاءً وَ ذِكْرًا لِّلْمُتَّقِينَ: و در حقیقت، به موسی و هارون فرقان دادیم و [کتاب‌شان] برای پرهیزگاران روشنایی و اندرزی است» (انبیاء: ۴۸). «ثُمَّ أَرْسَلْنَا مُوسَى وَ أَخَاهُ هَارُونَ بِآيَاتِنَا وَ سُلْطَانٍ مُّبِينٍ: سپس موسی و برادرش هارون را با آیات خود و حجتی آشکار فرستادیم» (مؤمنون: ۴۵). با آنکه هارون در رسالت با حضرت موسی شریک است، احترام حضرت موسی را پاس می‌دارد.

بر اساس این آیات به نظر می‌رسد وحدت از دیدگاه قرآن به اندازه‌ای دارای اهمیت است و تفرقه آن اندازه مذموم که با آنکه بنا نیست در پای وحدت امری به عظمت توحید قربانی شود و همه چیز ارزش خود را دارد، هیچ اقدامی نباید وحدت را خدشه دار کند؛ زیرا آسیبی که از ناحیه خدشه در وحدت جامعه به مسلمین وارد می‌شود با هیچ چیز جبران‌شدنی

نیست، بلکه برخورد با انحراف راه خود را دارد و باید با حفظ وحدت، راهی برای ازمیان بردن انحراف یافت و بدون مواجهه و رفتار تفرقه‌انگیز باید اقدام به اصلاح کرد.

آیات ناظر به عوامل ایجاد تفرقه

خداوند در برخی از آیات تفرقه‌انگیزی را ریشه‌یابی می‌کند و اسباب عوامل آن را بیان کرده است:

۱. «وَمَا تَفَرَّقُوا إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ بَعْيًا بَيْنَهُمْ» (شوری: ۱۴).

این آیه در ادامه آیه قبل که در آن امر به عدم تفرق فرموده است، در مقام بیان علت ایجاد تفرقه است. سخن قرآن در این آیه آن است که بغی علت تفرقه است. سخن این نیست که یک فرقه خوب و دیگر فرقه‌ها بد است، بلکه قرآن اصل تفرق را ناشی از بغی اعلام می‌کند. بنابراین از این آیه می‌توان نتیجه گرفت روایت ۷۳ فرقه نمی‌تواند درست باشد. نکته‌ای که قرآن در این آیه ذکر می‌کند آن است که ارباب ادیان پیرو نوح و ابراهیم و موسی و عیسی بعد از آنکه اهل دانش و علم شدند، اختلاف و تفرقه میان آنها پدید آمد. چرا چنین شد؟ آیا علم علت آن بود؟ خیر، علت عبارت بود از بغی یعنی تعدی، ستم، عداوت و حسد. قرآن نمی‌گوید که علت تفرقه پس از آمدن علم، ابهام در پیام انبیاء یا حمال ذووجه بودن آن بود، بلکه علت آن روحیه تجاوزگری و خودخواهی و به عبارت دیگر خودمحوری برخی از اهل علم سبب تفرقه شده است.

۲. «وَمَا اخْتَلَفَ فِيهِ إِلَّا الَّذِينَ أُوتُوهُ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَاتُ بَعْيًا بَيْنَهُمْ» (بقره: ۲۱۳).

تفاوت این آیه با آیه قبل در برخی واژه‌هاست. در آیه قبل واژه تفرقه و در اینجا واژه اختلاف، در آیه قبل «من بعد ما جائتهم العلم» و در این آیه «من بعد ما جائتهم البينات» آمده است؛ ولی در هر دو آیه تعبیر واحدی برای علت تفرقه‌انگیزی آمده است و آن بغی است؛ بنابراین هر دو آیه آنچه باعث انحراف، تفرقه و اختلاف شد، یک چیز بود و آن هم بغی و تعدی بود.

۳. «وَأَتَيْنَاهُمُ بَيِّنَاتٍ مِّنَ الْأَمْرِ فَمَا اخْتَلَفُوا إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ بَعْيًا بَيْنَهُمْ» (جاثیه: ۱۷). این آیه نیز مانند دو آیه قبل ریشه اختلاف را بغی معرفی می‌کند و فقط در ابتدا اشاره کرده است که بینات و دلایل روشن را به آنها دادیم و پس از آنکه اهل علم شدند، از روی بغی اختلاف کردند. این آیه تأکید بر دو آیه قبل در معرفی عامل تفرقه است.

۴. در آیه دیگر در همین موضوع که در سوره «بینه» آمده است، اشاره به تفرق اهل کتاب می‌کند؛ با این تفاوت که پس از بینه داده شدن متفرق شدند: «وَمَا تَفَرَّقَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَةُ» (بینه: ۴). قرآن در این آیه بغی را علت تفرقه ذکر نمی‌کند؛ ولی طبق آیه بعد در همین سوره با اینکه به آنها امر شده بود خداوند را باید عبادت کنند، در حالی که دین‌شان را برای او خالص کرده و حق‌گرا باشند و نماز را به پا دارند و زکات را پردازند، پس از آنکه بینات سراغ‌شان آمد، فرقه‌فرقه شدند (بینه: ۵). یعنی در این آیه به جای علم، بینات آمده است و همان‌طور که در آیات قبل علم علت تفرقه نبود، در اینجا نیز بینات نمی‌تواند علت تفرقه باشد و علت تفرقه طبق آیات قبل بغی و امثال آن است.

۵. سزااست به آیات ناظر به وحدت، سلم و یگانگی اخلاق بهشتی‌ها هم اشاره‌ای شود؛ از قبیل: «وَأُدْخِلَ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِمْ تَحِيَّتُهُمْ فِيهَا سَلَامٌ» (ابراهیم: ۲۳).

آیه دیگر: «وَنَزَعْنَا مَا فِي صُدُورِهِمْ مِنْ غَلٍّ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ» (اعراف: ۴۳).

همچنین: «وَنَزَعْنَا مَا فِي صُدُورِهِمْ مِنْ غَلٍّ إِخْوَانًا عَلَى سُرُرٍ مُتَقَابِلِينَ» (حجر: ۴۷).

اساساً نمی‌شود کسی که کینه در دل داشته باشد، داخل بهشت شود؛ همچنین موجود کینه‌توز بهشتی نمی‌شود، اگر هم کینه‌ای در دل یک بهشتی باشد، نخست آن کینه برداشته می‌شود تا داخل بهشت شود. بنابراین می‌توان گفت بنا بر آیات قرآن فرقه‌گرایی اخلاق جهنمی‌هاست؛ نزاع، ستیزه و بگومگویی غیراحسن اخلاق جهنمی است و وحدت، سلم و دوری از بغی و عداوت و کینه‌جویی اخلاق بهشتیان است.

آیات ناظر به راهکارهای حفظ وحدت و دوری از تفرقه

قرآن در کنار نعمت دانستن وحدت، دعوت و امر به تمسک به ریسمان الهی و نهی از تفرقه و اعلام روحیه بغی و تجاوزگری در جایگاه علت تفرقه‌انگیزی میان امت‌های قبلی، از امت اسلام می‌خواهد فرقه‌فرقه نشوند و راهکارهایی را برای حفظ وحدت جهان اسلام اعلام می‌کند که در ادامه به آنها اشاره می‌شود:

۱. عبادت و عبودیت توحیدی و آراسته شدن به تقوا: بر اساس آیه شریفه: «إِنَّ هَذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَأَنَا رَبُّكُمْ فَاعْبُدُونِ» (انبیاء: ۹۲) و نیز آیه شریفه: «وَإِنَّ هَذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَأَنَا رَبُّكُمْ فَاتَّقُونِ» (مؤمنون: ۵۲)، دو چیز باید حفظ شود: ۱. وحدت امت؛ ۲. عبادت پروردگار و تقوای الهی. اساساً اگر جامعه مسلمان در کنار توجه به آیات دعوت به وحدت و نفی تفرقه، به استنباط راهکارهای قرآن برای حفظ وحدت می‌پرداخت، هم می‌توانست وحدت جهان اسلام حفظ شود و هم جامعه‌ای دیندار باقی بماند، نه اینکه فرقه‌فرقه شدن جای وحدت را بگیرد و کسانی گمان کنند همچنان با وجود تفرقه‌ها دین خالص هم دارند. قرآن چنان‌که در آیات قبل گذشت، در یک مورد بیان می‌کند که فرقه‌فرقه شدن مسیر مشرکان است و در آیات دیگر به پیامبر می‌فرماید «لست منهم فی شیء»: تو ای پیامبر ربطی به فرقه‌ها نداری». همچنین گذشت که قرآن فرقه‌فرقه شدن را عذاب الهی می‌داند؛ پس باید تلاش جامعه اسلامی برای حفظ وحدت باشد که این تلاش به مثابه تلاش برای حفظ دین و دینداری است. می‌توان گفت بسیاری از نکات بیان شده توسط قرآن می‌تواند به حفظ وحدت بینجامد که به برخی آیات اشاره می‌کنیم.

در مراجعه به قرآن، افزون بر دو آیه مذکور، مشاهده می‌کنیم بسیاری از آیات قرآن به عبادت و تقوای الهی سفارش می‌کنند که از راه‌ها و رموز حفظ وحدت اند؛ برای نمونه به آیات زیر می‌توان استناد کرد:

خداوند در آیاتی می‌فرماید: «قُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا» (بقره: ۸۳)، «الصُّلْحُ خَيْرٌ» (نساء: ۱۲۸)، «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ» (نحل: ۹۰)، «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ لِلَّهِ شُهَدَاءَ بِالْقِسْطِ وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَا نُ قَوْمٍ عَلَىٰ أَلَّا تَعْدِلُوا اعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَىٰ» (مائده: ۸)، «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ بِالْقِسْطِ شُهَدَاءَ لِلَّهِ وَلَوْ عَلَىٰ أَنْفُسِكُمْ أَوِ الْوَالِدِينَ وَالْأَقْرَبِينَ» (نساء: ۱۳۵)، «فَوَيْلٌ لِلْمُصَلِّينَ * الَّذِينَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ * الَّذِينَ هُمْ يُرَائُونَ * وَيَمْنَعُونَ الْمَاعُونَ» (ماعون: ۴ - ۷)، «إِنْ أَحْسَنْتُمْ أَحْسَنْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ» (اسراء: ۷)، «وَالَّذِينَ جَاءُوا مِنْ بَعْدِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ وَلَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًّا لِلَّذِينَ آمَنُوا» (حشر: ۱۰)، «وَفِي أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ لِّلسَّائِلِ وَالْمَحْرُومِ» (ذاریات: ۱۹)، «إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَالْمَسَاكِينِ» (توبه: ۶۰)، «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَعْلَمُونَ» (صف: ۳)، «أَلَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللَّهِ وَمَا نَزَلَ مِنَ الْحَقِّ وَلَا يَكُونُوا كَالَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلُ فَطَالَ عَلَيْهِمُ الْأَمَدُ فَقَسَتْ قُلُوبُهُمْ وَكَثِيرٌ مِنْهُمْ فَاسِقُونَ» (حدید: ۱۶) و آیات بسیار دیگر که هر کدام می‌تواند در عبودیت و اخلاق جامعه تأثیر بگذارد و در نتیجه از فرقه‌گرایی جلوگیری کند.

۲. توصیه به حق و صبر: «وَتَوَاصَوْا بِالْحَقِّ وَتَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ» (عصر: ۳) و «وَتَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ وَتَوَاصَوْا بِالْمَرْحَمَةِ» (بلد: ۱۱). از مهم‌ترین فرمان‌ها به مسلمانان که اگر نگوییم مهم‌ترین آنها، بخشی از آیه سوم سوره «عصر» است؛ جای شگفتی دارد که این آیه کمتر محور بحث‌های اجتهادی در علوم مختلف قرار گیرد. خداوند قسم یاد می‌کند انسان در خسران و زیان است مگر به چهار شرط ایمان، عمل صالح - که هر دو فراوان بحث شده‌اند و هم در آیات فراوان قرآن ذکر شده‌اند -، توصیه به حق و توصیه به صبر. می‌دانیم دو توصیه یاد شده ضمن عمل صالح قرار دارند و ذکر مستقل آنها این پرسش را در ذهن ایجاد می‌کند که چرا قرآن این دو توصیه را مستقل ذکر کرده است؟ کسی که اهل عمل به این دو توصیه باشد،

از زیان کاران نخواهد بود. در جامعه اسلامی کسی نیست که این دو وظیفه را نداشته باشد، مگر آنکه بخواهد از زیان کاران باشد؛ یعنی وقتی جامعه اسلامی تکلیفش توصیه به حق باشد، دیگر کسی از این امر مستثنا نیست. این گونه نیست که وظیفه یک گروه خاص آن است که توصیه بکند و بگوید و وظیفه دیگران هم شنیدن و پذیرفتن باشد، بلکه همه موظف به توصیه و شنیدن پذیرش و عمل هستند. نکته در آن است که اگر این دستور اسلام اجرا شود، جایی برای فرقه سازی نمی ماند. فرقه آن گاه به وجود می آید که هر کسی خیال کند او بر حق است و فرد مقابلش بر باطل؛ یعنی خط کشی در جامعه به وجود بیاید. اما اگر به حکم قرآن کل جامعه موظف به توصیه به حق هستند و برای تحمل مشکلات همه جامعه موظف به توصیه به صبر هستند و آن گاه اگر همه به این توصیه به حق و صبر را عمل کردند، جایی برای فرقه گرایی نمی ماند.

آنچه در سوره «بلد» آمده است، کمی تفاوت دارد. به جای توصیه به صبر، توصیه به مهربانی آمده است؛ مؤمنان افزون بر توصیه به صبر، توصیه به مهربانی می کنند؛ صبر و مهربانی قرین یکدیگرند و همراه. اما با تأسف باید گفت در تاریخ مسلمین آنان کمتر به این توصیه ها عمل کردند و کمتر در برابر یکدیگر صبر و مهربانی را پیش گرفتند. بسیاری از فرقه ها هر چه خواستند نثار یکدیگر کردند و چه جنگ ها و خونریزی ها بین فرقه های مسلمین که اتفاق نیفتاد. به حکم و فتوای عالمان فرقه ها، افراد زیادی از فرقه های دیگر به قتل رسیدند.

۳. اصل مهم دیگری که می توانست و می تواند از فرقه گرایی جلوگیری کند، اصل امر به معروف و نهی از منکر است؛ فرقه گرایی یک منکر بزرگ و وحدت گرایی یک معروف سترگ. این اصل اقتضا می کند مسلمانان وحدت امت را همواره حفظ و از تفرق آن پیش گیری کنند. جای سؤال است که چرا جامعه اسلامی جلوی مهم ترین منکری را که به حکم قرآن در حد شرک است نگرفت و نمی گیرد؟ با تأسف باید گفت در جهان اسلام به گونه ای

با فرقه‌گرایی برخورد شد که گویا این یک پدیده طبیعی است و فرقه باید به وجود بیاید؛ درحالی‌که این یک پدیده انحرافی بود.

۴. اصل یا روش دیگری در قرآن مطرح شده است که می‌توانست بسیاری از مشکلات جامعه اسلامی را حل کند و آن عبارت است از «جدال احسن». خداوند روش مواجهه با اهل کتاب را این‌گونه بیان می‌کند: «وَلَا تُجَادِلُوا أَهْلَ الْكِتَابِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ: بحث و جدال‌تان با اهل کتاب باید احسن باشد» (عنکبوت: ۴۶). شاید نزدیک به آنچه امروزه از آن با عنوان گفتگو، به جای ستیزه و جنگ میان ادیان و مذاهب از آن سخن گفته می‌شود. قرآن راه و روش دعوت به سوی پروردگار را در سه عنوان ذکر کرده است: «ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ: دعوت با حکمت، موعظه نیکو و جدال احسن» (نحل: ۱۲۵). اگر روش مواجهه با اهل کتاب نباید جز به جدال احسن باشد و اگر در دعوت به حق باید از آن سه طریق عمل شود، آن‌گاه در مواجهه با مسلمانان در مسائل اختلافی، به طریق اولی باید از همان روش‌های نیکو باید بهره‌گرفت. میان مسلمانان گفتگوها باید از هر حیث نیکوترین باشد. لازمه این اولویت آن است که اگر لفظی به کار برده شود که بهتر از آن وجود داشته باشد؛ اگر اشاره‌ای شود که بهتر از آن وجود داشته باشد؛ اگر استدلالی به کار برده شود که بهتر از آن وجود داشته باشد؛ اگر سخنی گفته شود که بهتر از آن باشد؛ درنهایت اگر روشی انتخاب شود که بهتر از آن باشد، به نظر همه حرام است؛ چون قرآن کریم از جدال به غیر احسن نهی کرده است. در تاریخ اسلام به جز آنچه مربوط به معصومین بوده است، تا چه اندازه جدال احسن با مسلمین وجود داشته است.

۵. سوره «حجرات» را می‌توان سوره‌ای نازل شده برای اصلاح جامعه اسلامی دانست و اگر به آیات آن به درستی عمل می‌شد، به خوبی راه فرقه‌گرایی بسته می‌شد؛ گویی مسلمانان چنان غرق در فرقه‌گرایی شدند که چندان فرصت نکردند در این سوره تأمل کنند.

۱-۵. آیه «نبأ» می‌توانست جلوی بسیاری از مفاسد را بگیرد. آیه در صدد تربیت مسلمانان بود تا اگر فاسقی سخن گفت، در صحت و سقم آن تحقیق کنند: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا» (حجرات: ۶). در حالی که زندگی مسلمانان به ویژه فرقه‌گرایان را خبرهای دروغ پر کرده است؛ از این رو در جایی نوشته‌ام اصل در نسبت‌های فرقه‌گرایان غلط و باطل است، الا ما خرج بالدلیل (جوادی، ۱۳۹۱: ص ۱۱۷).

۲-۵. افزون بر آن در ادامه این سوره آمده است: «وَإِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا فَإِن بَغَتْ إِحْدَاهُمَا عَلَى الْأُخْرَى فَقَاتِلُوا الَّتِي تَبْغِي حَتَّى تَفِيءَ إِلَى أَمْرِ اللَّهِ فَإِن فَاءَتْ فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا بِالْعَدْلِ وَأَقْسِطُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ» (حجرات: ۹). نکته جالب اینکه خداوند در این آیه به دو دسته از مسلمانان که مقابل هم صف‌آرایی نموده و یکدیگر را می‌کشند، لفظ مؤمن را اطلاق نموده است و سپس جامعه را موظف می‌کند که باید بین این دو اصلاح برقرار کند. حال باید پرسید در تاریخ اسلام مسلمانان چه زمانی و کجا همت کردند بین دو طایفه مسلمان درگیر را اصلاح کنند؟ خداوند در ادامه همین آیه می‌فرماید: «فَإِن بَغَتْ إِحْدَاهُمَا»؛ یعنی اگر گروهی تعدی کرد، باید با متعدی برخورد شود تا به فرمان خداوند برگردد؛ اگر برگشت، بینشان با دادگری آشتی برقرار کنید و عدالت پیشه کنید که خداوند عدالت‌پیشگان را دوست دارد. زمینه برخی فرقه‌گرایی‌ها در جنگ‌ها و درگیری‌ها فراهم شد و قرآن دستور داد در همان مرحله نخستین باید مخاصمه به عدالت خاتمه پیدا کند؛ بالطبع اگر زمینه‌ها از بین می‌رفت، جایی برای فرقه‌گرایی نمی‌ماند.

۳-۵. در ادامه این سوره آیه «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ فَأَصْلِحُوا بَيْنَ أَخَوَيْكُمْ» (حجرات: ۱۰) بر نکته مهمی تأکید می‌کند. اصلاح بین افراد و گروه‌ها زمانی است که میان آنها نزاع باشد. خداوند در این آیه به اصلاح بین برادران مؤمن فرمان می‌دهد؛ یعنی مسلمانان به عنوان یک تکلیف اجتماعی باید بین مؤمنان اصلاح برقرار کنند. معمولاً تکلیف اجتماعی در جایگاه

امری واجب مورد توجه نیست، بلکه امر واجب ناظر به عبادت‌های فردی است. اما در قرآن اوامر و تکالیف اجتماعی، از جمله همین واجب وجود دارند؛ بنابراین خداوند در قالب امر می‌فرماید: «اصلحوا» که امر بالذات بر وجود دلالت می‌کند و اساساً در سنت اسلامی در حوزه تکالیف اجتماعی و وحدت مسلمین چنین نگاهی وجود نداشته است.

۴-۵. در ادامه سوره خداوند در آیه ۱۱ مسلمانان را از اموری نهی می‌کند که سبب عداوت و در نتیجه سبب جدایی و تفرق می‌شوند: نخست از تمسخر نهی می‌کند؛ نهی از تمسخر گروهی گروه دیگر را، چه زنان و چه مردان. آن‌گاه نهی از عیب‌جویی و لقب‌های زشت دادن به یکدیگر می‌کند. روشن است که اینها بخشی از مسائل مهم اجتماعی است که متأسفانه جهان اسلام در طول تاریخش به آن مبتلا بوده است؛ عرب‌ها علیه فارس‌ها و فارس‌ها علیه آنها و ترک‌ها علیه دیگران هرگونه عیب‌جویی و القاب زشت را نثار یکدیگر کردند. همچنین فرقه‌ها علیه همدیگر القاب و عنوان‌های نادرست و زشتی را به کار گرفتند؛ گاهی این القاب به اندازه‌ای از قباحت است که قلم از نگارش آنها شرم دارد.

۵-۵. اصول اصلاحی این سوره در آیات بعد ادامه می‌یابد. برخی از مهم‌ترین آنها در آیه ۱۲ ذکر شده‌اند: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِّنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ وَلَا تَجَسَّسُوا وَلَا يَغْتَبَ بَعْضُكُم بَعْضًا» که عبارت‌اند از:

الف) از بسیاری از گمان‌ها اجتناب کنید؛ چراکه بعضی از گمان‌ها گناه است. اگر همین یک نکته که به گمان‌ها اعتماد نکنید، مورد توجه جهان اسلام قرار می‌گرفت، بخش زیادی از مشکلات حل می‌شد که تقریباً خاستگاه بسیاری از مصیبت‌ها همین ظنون و اقدام و عمل بر اساس آنهاست.

ب) تجسس نکنید؛ بخشی از فلاکت‌های مسلمین در طول تاریخ، ناشی از تجسس در زندگی یکدیگر است. باید گفت قرآن هم امر به نماز می‌کند و هم نهی از شراب کرده است

و در کنار آن دو، نهی از تجسس هم نموده است؛ اما در حقیقت جوامع مسلمانان بسیار گرفتار این اخلاق مذموم شده‌اند. مگر در جامعه اسلامی می‌تواند شراب رواج داشته باشد؟ تجسس رایج باشد؟

(ج) از یکدیگر غیبت نکنید؛ بحث غیبت تکلیفی اجتماعی است و در جامعه مسلمانان نباید وجود داشته باشد.

۵-۶. در آیه بعد موضوع مهم دیگری روشن شده است. اختلاف‌های نژادی، جنسیتی و قبیله‌ای نباید بستر تفرقه و ستیزه شود. اختلاف‌های زن و مرد و اقوام و قبیله‌ها همه برای آن است که یکدیگر را بشناسید؛ ولی گرامی‌ترین شما نزد خداوند پرهیزکارترین شماست. «يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ» (حجرات: ۱۳). متأسفانه فرقه‌ها قرآن را دور زدند و هر فرقه خود را ملاک نجات اعلام کرد و فرقه‌های دیگر را اهل گمراهی و انحراف و جهنم؛ درحالی‌که قرآن در همین آیه فرقه‌گرایی را ملاک نجات و هلاکت قرار نداد، بلکه تقوی را ملاک قرار می‌دهد.

پس از بیان آیات نهی‌کننده از تفرقه، شاید جای این پرسش باشد که آیا در قرآن آیه یا آیاتی در دعوت به تفرقه وجود دارد؟ پاسخ شاید این آیه باشد که قرآن از زبان حضرت موسی نقل می‌کند که حضرت خطاب به خداوند متعال عرض کرد: «رَبِّ إِنِّي لَأَمْلِكُ إِلَّا نَفْسِي وَأَخِي فَافْرِقْ بَيْنَنَا وَبَيْنَ الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ» (مائده: ۲۵). در این آیه حضرت موسی از خدا می‌خواهد بین او و برادرش از یک سو و گروه فاسقان از سوی دیگر تفرقه و جدایی بیفکند. اما آیا آیه دلالت بر حسن و مدح تفرقه در جایگاه اصلی برای عمل دینی و اجتماعی دارد؟ به نظر چنین نیست؛ یعنی آیه در مقام مدح و تحسین تفرقه نیست، بلکه ناظر به مرزبندی بین ایمان و فسق است. آری می‌توان در موارد مشابه بر این اساس مشی کرد و بسیاری از آیات قرآن را این‌گونه فهم کرد، به‌ویژه که یکی از اسامی قرآن، فرقان است و فرقان بین حق

و باطل مرز می‌کشد و جدایی می‌افکند. یعنی تکلیف عبارت است از در پی حق بودن و از باطل دور شدن، دعوت به حق با حکمت و موعظه و جدال احسن، نه ستیزه و ایجاد فرقه در مورد هر عقیده و موضعی و شکستن امت به فرقه‌های متعدد. بنابراین در جامعه اسلامی که مهم‌ترین ویژگی‌اش توحید است، باید تلاش کرد باطل‌ها به حداقل برسد و سمت‌وسوی جامعه به حق باشد؛ چراکه حق آشکار خداوند متعال است؛ همان‌گونه که خداوند می‌فرماید: «وَيَعْلَمُونَ أَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ الْمُبِينُ» (نور: ۲۵).

آیات ناظر به پیامدهای سوء فرقه‌گرایی

در این بخش به پیامدهای سوء و مفسد فرقه‌گرایی از نگاه قرآن پرداخته می‌شود. اشاره شد اتحاد جامعه هر مفسده‌ای داشته باشد، مفسده‌اش از فرقه‌گرایی کمتر است و شاید راز نهی‌های شدید قرآن از تفرقه ناظر به این مفسد باشد. پیامدهای فرقه‌گرایی عبارت‌اند از:

۱. توجه از کل اسلام به فرقه عطف می‌شود و دینی که برترین معارف را از ناحیه خداوند متعال به سوی برترین بنده‌اش به گونه فراگیر در ابعاد مختلف نازل کرده است، در نگاه فرقه‌ای به چارچوب همان فرقه محدود می‌شود؛ آن‌گاه فرقه بر اساس بینش محدود خود آن معارف نازل شده الهی را تفسیر می‌کند؛ بنابراین متن مقدس بازیچه فرقه‌گرایان می‌شود و هرگز حب و بغض‌های فرقه‌ای اجازه نمی‌دهند متن مقدس به درستی فهم شود. درحالی‌که اگر جامعه از وحدت برخوردار باشد و پای فرقه‌گرایی در میان نباشد، برای درک متن فقط فهم‌های برکنار از حب و بغض‌های فرقه‌ای در میان خواهند بود و در شرایطی که کینه‌ها در میان نباشد، تمام تلاش و هدف اذهان معطوف متن مقدس می‌شود؛ امری که در تاریخ اسلام اتفاق نیفتاد. باری، بر اساس نگاه فرقه‌ای متن تا آنجا مورد توجه قرار می‌گیرد که فرقه درگیر آن است؛ بنابراین بسیاری از آیات به

دلیل دعوای فرقه‌ای در ده‌ها کتاب تفسیری، کلامی، فقهی و اصولی مورد بحث قرار می‌گیرد و با این وجود بسیاری از آیات اصلاً مورد توجه لازم واقع نمی‌شوند؛ از جمله آیاتی که در این نوشتار و از جمله آیه پایانی سوره عصر که به آن اشاره شد.

۲. وقتی فرقه ملاک می‌شود، متن مقدس می‌تواند با مشکلات بسیاری مواجه شود؛ چون این متن بسیاری از هواهای نفسانی را تأمین نمی‌کند، بلکه متن مقدس از انسان‌ها تکلیف و تلاش می‌خواهد. متن مقدس چون فرافرقه‌ای است و چندان ارزشی برای فرقه قائل نیست، نهی از فرقه‌گرایی نموده است؛ از این رو آیات مربوط به فرقه‌گرایی طرفدار ندارد و مورد بحث قرار نمی‌گیرد. البته ای کاش در همین حد متوقف می‌شد، متأسفانه برخی از افراد یا جریان‌هایی قائل به تحریف قرآن می‌شوند؛ گویی چون متن مقدس نمی‌تواند اهداف فرقه‌گرایانه آنان را تأمین کند، پس تحریف شده است. گاهی موضوع تحریف قرآن به علت حملات دیگر در شکل دیگری ظاهر می‌شود. فرقه‌هایی قائل به تأویل‌های ویژه و عجیبی می‌شوند، البته نه اینکه تأویل را از قرآن و سنت معتبر اخذ کنند و بر آن اساس مشی کنند، بلکه دست به تأویل‌هایی می‌زنند که با هیچ منطقی سازگار نیست. شکل دیگر تحریف آن است که گاهی به گونه افراط، در قول به نسخ آیات می‌کوشند و بر این قول می‌روند که تعداد زیادی از آیات قرآن نسخ شده‌اند که معمولاً دلیل قوی بر آن ادعاها ندارند. بسیاری هم به راه تحریف، تأویل‌های ناصواب و نسخ نمی‌روند و گویا بهترین راهی که جهان اسلام امروز عملاً آن را طی می‌کند آن است که قرآن فراوان تکثیر می‌شود، بسیار خوانده می‌شود و حفظ می‌شود؛ در حالی که نتیجه مترتب بر آن که هدایت است، در میان نیست. در مقابل قرآن فقط تقدس می‌یابد و به آن تبرک جسته می‌شود؛ بنابراین درست فهم نمی‌شود تا سبب هدایت لازم شود. شاید چون اساساً نیاز به فهم درست و کامل و جامع آن احساس نمی‌شود؛ هر فرقه معتقد است

نسخه گلستان شدن دنیا و عقبی را در اختیار دارد؛ در این نسخه گاهی چند آیه هم به گونه‌ای خوانده می‌شود و از آنها بحث می‌شود. درحقیقت اصل برای حل مشکل دیدگاه فرقه‌گراست، نه اینکه همه فرقه‌ها بالذات سراغ قرآن بروند.

۳. فرقه در فرقه‌گرایی محور حق می‌شود و با هر موضوع و منبع و مجالی، فرقه‌گرایانه برخورد می‌شود؛ برای مثال در عرصه حدیث اگر حدیث صحیح با فرقه سازگار باشد، پذیرفته می‌شود؛ ولی اگر با فرقه سازگار نبود، کنار گذاشته و حدیث ضعیف پذیرفته می‌شود. اگر متن حدیث موافق با فرقه بود، مقبول است و اگر نبود، توجیه می‌شود. اگر حدیث‌ها متعارض شدند، حتماً حدیث سازگار با فرقه پذیرفته و حدیث ناسازگار کنار گذاشته می‌شود. بر همین روش بر اساس دیدگاه فرقه‌ای درباره تاریخ و حوادث تاریخی برخورد می‌شود؛ از این رو آن مقدار از گزارش‌های تاریخی سازگار با فرقه مورد قبول است و ناسازگار طبعاً معجول و نادرست دانسته می‌شود. از این منظر حتی اگر موضوعی در قرنی از تاریخ فرقه رخ داده باشد و نه لزوماً در صدر اسلام و قرون نخستین، باید همه مسائل با آن سازگار و توجیه شوند. جالب آنکه وقتی به متون تاریخی آن فرقه مراجعه می‌شود، مطالب زیادی غیر از این وجود دارد؛ ولی چون در این مورد با فرقه سازگار نیست، نباید پذیرفته شوند؛ از این رو تحقیق و پژوهش در فرقه بیشتر جنبه فکاهی دارد تا حقیقت. محقق باید پژوهش کند که «الف» را اثبات کند و «ب» را رد کند. واژه حقیقت جویی و حقیقت‌طلبی به واژگانی تهی تبدیل می‌شوند؛ چون همه چیز از قبل روشن و مشخص است و اساساً مطلب مبهمی نیست که محقق در پی روشن کردن آن باشد.

۴. چون فرقه محور حق شد، تهمت و دروغ و افتراء و تکفیر و تفسیق را نثار فرقه‌های دیگر می‌کند؛ بنابراین در طول تاریخ فرقه‌ها، همیشه لیست بلندی از بدعت‌ها وجود دارد و فرقه «الف» در ده‌ها مورد راه بدعت رفته و فرقه «ب» در ده‌ها مورد دیگر مسیر بدعت را

طی کرده است. بر همین اساس یکی از مشغله‌های فرقه‌ها، مطالعه کتاب‌های یکدیگر است نه برای فهم مطالب و آموختن نکته‌ها از فرقه دیگر، بلکه برای یافتن نکته‌ای علیه آن یک فرقه یا برای یافتن نقطه ضعف دیگری؛ از این رو جهان اسلام ده‌ها مشکل اقتصادی، سیاسی، فرهنگی، اجتماعی، نظامی، تربیتی و... دارد و به جای اقدام به حل این معضلات، پیش و بیش از هر چیز مباحث فرقه‌ای مقدم شدند و نقد و رد فرقه‌ها در رأس همه مسائل قرار گرفت.

امید آن بود باره پیدا کردن روش جدید پژوهش و تدوین پایان‌نامه‌ها و رساله‌های دانشگاهی و حوزوی جهان اسلام در کشورهای مختلف به طور گسترده به پژوهش‌های بنیادی مبادرت کند که بتواند جهان اسلام را به پیش ببرد؛ ولی صدها و بلکه هزاران پایان‌نامه و رساله در جهان اسلام به رد فرقه‌ها اختصاص یافت و جالب اینکه این رديه‌ها عمدتاً مطالب تکراری است و کتاب‌های قبلی و قدیمی در موضوع بسیار قوی‌تر از این آثار جدیدند.

۵. وقتی فرقه به وجود آمد، ناچار جعل صورت می‌پذیرد؛ برای مثال اگر ده فرقه در اسلام وجود داشته باشد (که خیلی بیش از اینهاست)، چون هر فرقه مدعی اسلام تمام است و از سوی دیگر چون هر فرقه باید ویژگی خود را داشته باشد تا فرقه شود، آن‌گاه هر فرقه دست‌کم باید ده ویژگی داشته باشد تا مجزا به حساب بیاید. به نظر اینجا دست‌کم یکی از دو راه‌گزینه‌ناپذیر است: نخست اینکه فرض کنیم یک فرقه ویژگی‌های خود را از متن دین گرفته است و بنابراین نه فرقه دیگر باید یا ویژگی‌های خود را جعل کنند که در مجموع نود ویژگی می‌شود یا در همین فرض این ده ویژگی که در متن دین هست، بین ده فرقه تقسیم شود، بعد نود ویژگی ساختگی در متن آنها راه می‌یابد یا اگر خیلی نگاه مثبت داشته باشیم، هر کدام ده ویژگی از مطالب دین را به دلخواه خودش برجسته می‌کند که فرقه را سامان دهد و به طور طبیعی هر فرقه‌ای در برابر نکات فرقه‌های دیگر بی‌توجه است. این بدان معناست که یک‌دهم دین برجسته و قابل توجه برای فرقه الف و نه‌دهم

به دلیل تأکیدی که فرقه‌های دیگر بر آن دارند، برای این فرقه اساساً هیچ جایگاهی ندارد. با این حساب فرقه‌ها از دینی که پیامبر آورد، فاصله دارند و شاید مصداق آیه «آیا به بخشی از کتاب ایمان می‌آورید و به بخشی دیگر کفر می‌ورزید، پس سزای کسانی از شما که چنین مرتکب می‌شوند چیست؟ جز رسوائی و خواری در دنیا و در روز قیامت به سخت‌ترین عذاب بازگردانده شوند». (بقره: ۸۵). آیا اینها مصداق همان فرقه‌گرایی نیست که قرآن در آیه ۶۵ سوره «انعام» آن را عذاب دانست؟

۶. اندیشه‌های درست هنگامی می‌تواند مشکل جهان اسلام را حل کند که فرقه‌گرایی در میان نباشد. اگر امیرالمؤمنین علی (ع) بعد از پیامبر دنبال فرقه‌سازی بود، هیچ‌گاه نمی‌توانست نقش مهمی در دوران خلفا ایفا کند. او دست برادری به بقیه مسلمانان داد و در نتیجه مسلمانان توانستند بسیاری از مشکلات جهان اسلام را حل کنند. وقتی فرقه‌سازی شود، اندیشه‌های به حق و درست نیز از منظر فرقه‌ای نگریده می‌شود و سخن حق کسی همچون حضرت امیر (ع) را نیز حاضر نیستند بشنوند و آن را از عینک فرقه خویش می‌نگرند و حق را نمی‌فهمند. اما اگر جهان اسلام امت واحد و متحد باشد و مبتلا به فرقه‌ها نباشد، هر کس با اندیشه‌ای که فکر می‌کند این اندیشه می‌تواند مشکلی را در عرصه‌های عمل یا نظر یا اعتقاد، فقه، کلام و حدیث حل کند، می‌تواند به جهان اسلام عرضه کند و دیگران بررسی کنند و در صورت سودمندی بپذیرند.

می‌توان گفت اسلام و جامعه اسلامی بر اساس آیه «إِنَّ هَذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَأَنَا رَبُّكُمْ فَاعْبُدُونِ» (انبیاء: ۹۲)، دو ویژگی دارد: نخست توحید و دیگری یگانگی و اتحاد مسلمین. از کاشف الغطاء نقل شده است: «اسلام بر دو کلمه بنا شده است: کلمه توحید و توحید کلمه». بنابراین به نظر می‌رسد جهان اسلام باید بر اساس این دو محور مشکلات، ستیزها و مسائل خود را حل کند. این دو، اصل و اساس هستند و چون نص و صریح قرآن هستند، معنا ندارد مطلبی را که قرآن بیان فرموده است، مخالف دیگر معارف و مسائل دین باشد؛

از این رو راه آن است که تمام جامعه اسلامی هر اندیشه‌ای را که دارد با حفظ این دو اصل و به روش جدال احسن مذهب و دیدگاه خود را عرضه کند. لازمه این دو اصل آن نیست که مذاهب و اندیشه‌ها و دیدگاه‌ها کنار گذاشته شوند و فقط یک رأی و نظر مطرح و معیار باشد و دیگر اندیشه‌ها مجال طرح نداشته باشند؛ چنین چیزی نه ممکن است و نه مطلوب. آن دو اصل چنین اقتضائی ندارند، بلکه اقتضای آنها این است که هر که مدعی اندیشه و فهم متفاوتی است، باید بتواند با دلیل و برهان دیدگاه خودش را اثبات کند و طبعاً اگر آن نظر با چنین شرایطی اثبات شود، مورد پذیرش عقلای قوم و جامعه خواهد گرفت. حقانیت از آن دلیل و برهانی است که پشتوانه اندیشه است. در عرصه اندیشه، خصومت و کینه‌توزی فرقه‌ای و جناحی خصومت، لجاجت و عناد نمی‌تواند پشتوانه قرار گیرد، خصومت و عداوت باید کنار گذاشته شود. ملاک و دلیل پذیرش دیدگاه فقط حقانیت و درستی آن است. البته ممکن است دیدگاهی حق و صواب باشد؛ ولی قائل به آن نتواند درستی آن را اثبات کند، اما عدم توان قائل دلیل بر بطلان آن نیست، اگرچه نمی‌تواند پذیرفته شود.

نتیجه

قرآن که کتاب توحید است، توحید را هم در ساحت باور و هم در ساحت عمل مطرح می‌کند و اتحاد مسلمانان را مطالبه کرده است و این را نتیجه آن دانسته است؛ به تعبیر دیگر باور توحیدی و جامعه متحد یا امت بر محور آن. بر این اساس فرقه‌گرایی مقابل امت و به واقع در برابر توحید نظری و عملی قرار دارد و از دیدگاه قرآن منتفی است. رسول خدا (ص) تمام تلاش خود را معطوف به تعلیم خدای واحد و تأسیس امت واحد کرد؛ اما جامعه اسلامی پس از پیامبر هرچه جلوتر آمد، هم سیره پیامبر را در تأسیس امت، هم امر قرآن به وحدت بر محور توحید و هم از نهی قرآن از تفرق که در آیات متعدد و به اشکال مختلف مطرح کرده است، غفلت کرد. در نتیجه این غفلت، از امت و اتحاد بر محور توحید بیشتر

فاصله گرفت و فهم فرقه‌گرایانه از کتاب و سنت به روش فراگیر تبدیل گردید و حفظ فرقه و هویت فرقه‌ای اصل شد. حب و بغض‌های برآمده از دیدگاه فرقه‌گرا جای اخوت اسلامی را گرفت و امت اسلامی را به مجموعه‌ای متخاصم تبدیل کرد و بازار اتهام فسق، بدعت و کفر رونق گرفت و حکمت، موعظه و جدال احسن کالای نایاب شد. تنازع به جای «لاتنازعو!» نشست و «تفشلوا و تذهب ریحکم» تحقق یافت. جهان مترقی اسلامی از ترقی باز ایستاد و دچار انحطاط و عقب‌ماندگی‌هایی شد که از دیرباز تا کنون شاهد آن بوده‌ایم.

بر این اساس راهکار اصلی حل گرفتاری‌های جامعه اسلامی بازگشت به منظر امت‌گرای قرآن و فاصله‌گرفتن از منظر فرقه‌گرایانه است؛ البته به معنای نفی جریان‌ها و مذهب‌های اسلامی در جایگاه صاحبان تفاسیر و برداشت‌های مختلف از کتاب و سنت نیست، بلکه به معنای نفی منظر فرقه‌گراست. هر مذهب و جریانی می‌تواند از آنچه حق می‌داند، به روش حکمت‌آمیز و جدال احسن و استدلال محکم و از راه گفتگوی احترام‌آمیز دفاع کند و در برابر پذیرش حق هر جا که باشد، از همان روش پیروی کند تا حب و بغض فرقه‌ای مانع گشودگی او در برابر حقیقت نباشد.

پی‌نوشت‌ها

۱. این مقاله به قصد انتشار در مجموعه مقالات نکوداشت حضرت استاد آیت‌الله شبیری زنجانی حفظه الله تحریر شد، ولی آن توفیق حاصل نشد. این مقدمه بدان مناسبت تحریر شده است.
۲. البته این بحث نیازمند تفصیل بیشتری است که در جای خود باید ارائه شود.
۳. شهید مطهری در کتاب انحطاط و ترقی تمدن‌ها، (ص ۱۰۵) بعد از بحث از آیه، داستانی را از آقای راشد این‌گونه نقل می‌کند: به مصر رفته بودم و قبا و لباده‌ای که پوشیده بودم به قبا و لباده‌های مصری‌ها شبیه بود. عبا هم نمی‌پوشیدم و مسافرت می‌کردم. در اتوبوس افرادی بودند که خیال می‌کردند من یکی از اساتید الأزهر هستم و مرتب می‌گفتند حضرة الاستاذ، تا اینکه وقت نماز فرارسید و پیاده شدیم. وقتی که من نماز خواندم، دیدند به سبک شیعه‌ها نماز می‌خوانم، تعجب کردند که این چطور استاد الأزهر است؟ آمدند

پرسیدند که حضرة الاستاذ جنابعالی شیعه هستی یا سنی؟ گفتیم: «ما كان إبراهيم يهودياً ولا نصرانياً ولا لكن كان حنيفاً مسلماً وما كان من مشركي آل سرنگون کند و حکومتی نباشد جز آنکه آن را به دست گیرد... و لشکری نباشد جز آنکه آن را پراکنده کند و منبری نباشد جز آنکه آن را بسوزاند...» (مفاتیح الجنان، ص ۸۶۶).

کتابنامه

- قرآن کریم، ترجمه فولادوند.
- نهج البلاغه (۱۳۹۷ ش)؛ چ سوم، تهران: عدالت.
- الاحمدی المیانجی، علی (۱۳۸۴ ش)؛ ۴مؤلاً بیتاکم؛ تحقیق و مراجعه: مجتبی فرجی؛ الطبعة الاولى، قم: دار الحديث.
- جوادی، قاسم (۱۳۹۲ ش)؛ «اخلاق نقد مذاهب»؛ فصلنامه تخصصی پژوهشکده علوم و حیانی معارج، س اول، ش ۳.
- طباطبایی، محمدحسین (۱۳۸۹ ش)؛ نازیملا ریسفت؛ الطبعة الثانية، تهران: دار الکتب الاسلامیه.
- طبرسی، فضل بن الحسن (۱۳۳۹ ش)؛ نایبلا معجم؛ تصحیح و تحقیق: السیدهاشم الرسولی المحلاتی؛ بیروت: دار احیاء التراث العربی.
- قمی، شیخ عباس (۱۳۸۶ ش)؛ نانجلا حیتافم؛ ترجمه: الهی قمشه ای، تصحیح: محمدرضا رضوان طلب؛ چ هشتم، قم: آئین دانش.
- محمدی ری شهری، محمد (۱۴۲۱ ق)؛ ه نسل و بانکلا یف بلطایی با ن ب ی لع ماملا لة عوسوم خیراتلا و؛ بمساعده محمدکاظم طباطبائی، محمود طباطبائی نژاد؛ مراجعه النهایه حیدر المسجدی، مجتبی الغیوری؛ چ اول، قم: مؤسسه دار الحديث.
- مطهری، مرتضی (۱۳۹۷ ش)؛ اهن دمتی قرآنی و طاطحنا؛ تهران: صدرا.